

سیاست جمهوری آذربایجان در قبال مسایل قومی ایران (مسئله‌ی آذربایجان)

علی شیاری*

یعقوب توکلی**

چکیده

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حادثه‌ای با ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای بود و ژئوپلتیک منطقه را نیز دچار تحوّل اساسی نمود. این تغییر ژئوپلتیک چالش‌های نوینی را برای کشورهای منطقه به بار آورد. یکی از مهمترین چالش‌های پیش آمده برجسته‌تر شدن مسایل قومی است. ولی آنچه که بیشتر کشورهای منطقه را دچار تشویش کرد رشد الحاق‌گرایی مبتنی بر قومیت در نبود یک ایدئولوژی انسجام‌بخش ملی (ملی‌گرایی مدنی) بود. در ظهور این تشویش علاوه بر تجربیات تاریخی (در این مورد به خصوص وقایع ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ آذربایجان و کردستان) تبلیغات عناصر پان‌ایرانیستی بسیار موثر بودند. توهم استفاده‌ی ابزاری از قومیت در روابط به همراه تندروی برخی عناصر ملی‌گرای آذربایجانی (به خصوص ائلچی بیگ) در روابط دو کشور مانع روانی و بی‌اعتمادی ایجاد کردند که به راحتی قابل رفع نمی‌باشد. مدّعی نگارنده این است که اگرچه از دهه‌ی هفتاد به بعد به همراه رشد ملی‌گرایی نهان ایده‌ی اتحاد دو آذربایجان در میان برخی از روشنفکران ریشه دوانده بود و در دوره‌ی ائلچی بیگ نیز این گروه به حکومت رسیده سیاستی را در این راستا در پیش گرفتند، ولی این کشور در دوره‌ی بعد از ائلچی بیگ در تلاش بوده تا از طرح این مسئله و مشکلات ناشی از آن در روابط دو کشور جلوگیری کند. طرح این مسایل در چارچوب نظریه‌ی

alishiyari@yahoo.com

yaghubtavakoli@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۵

*. استادیار دانشگاه تبریز

** استادیار دانشگاه معارف اسلامی قم

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۴

خطر «پان آدریسم» و «پان ترکیسم» توسط گروه‌های تندرو ملی‌گرایی ایرانی و تبلیغ آن توسط برخی از دوایر دولتی - سیاسی خود موجب برانگیختن جمهوری آذربایجان به طرح مسئله‌ی آذربایجان ایران به عنوان عنصر برقراری موازنه در روابط با ایران شده است.

واژگان کلیدی

مسایل قومی، ملی‌گرایی، موازنه‌ی فراگیر، پان ترکیسم، سیاست خارجی آذربایجان

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حادثه‌ای با ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای بود و ژئوپلیتیک منطقه را نیز دچار تحوّل اساسی نمود. این تغییر ژئوپلیتیک چالش‌های نوینی را برای کشورهای منطقه به بار آورد. یکی از مهمترین چالش‌های پیش آمده برجسته‌تر شدن مسایل قومی است. اگرچه مارکسیسم - لنینیسم مدّعی حل و فصل مسایل قومی و ملی در جامعه‌ی بی طبقه‌ی کارگری بود، ولی این مسایل قومی بودند که نافرجامی این ایدئولوژی و نظام برآمده از این ایدئولوژی را رقم زدند. ظهور کشورهای جدید ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با ظهور چالش‌های قومی در این کشورها توأم بود. این چالش‌ها امکان سرریزی و سرایت تنش‌های قومی به دیگر کشورهای منطقه را به همراه داشت، ولی بیشتر از این آنچه که کشورهای منطقه را دچار تشویش می‌کرد در خلاء یک ایدئولوژی رسمی که بتواند شهروندی ملی را در این کشورها ایجاد کند زمین این کشورها مستعد رشد بذر الحاق‌گرایی بودند. در ظهور این تشویش علاوه بر تجربیات تاریخی (در این مورد به خصوص وقایع ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ آذربایجان و کردستان) تبلیغات عناصر پان ایرانیستی بسیار موثر بودند. توهم استفاده‌ی ابزاری از قومیت در روابط به همراه تندروی برخی عناصر ملی‌گرایی آذربایجانی (به خصوص ائلچی بیگ) در روابط دو کشور مانع روانی و بی‌اعتمادی ایجاد کردند که به راحتی قابل رفع نمی‌باشد.

سیاست‌های جمهوری آذربایجان در قبال مساله‌ی آذربایجان در ایران را در این زمینه می‌توان مورد بررسی قرار داد. مدّعی نگارنده این است که اگرچه از دهه‌ی هفتاد به بعد به همراه رشد ملی‌گرایی نهان ایده‌ی اتحاد دو آذربایجان در میان برخی از روشنفکران ریشه دوانده بود و در دوره‌ی ائلچی بیگ نیز این گروه به حکومت رسیده و سیاستی را در این راستا در پیش گرفتند، ولی حکومت

آذربایجان در دوره‌ی بعد از وی براساس سنت شوروی عمل نموده، این مسئله را در قالب «مسئله‌ی جنوب» مطرح می‌نماید. طرح همه‌ی این مسایل در چارچوب نظریه‌ی خطر «پان آذریسم» و «پان ترکیسم» توسط گروه‌های تندرو ملی‌گرایی ایرانی و تبلیغ آن توسط برخی از دوایر دولتی - سیاسی خود موجب برانگیختن جمهوری آذربایجان به طرح مسئله‌ی آذربایجان ایران به عنوان عنصر برقراری موازنه در روابط با ایران شده است.

الف) نظریه‌ی موازنه‌ی فراگیر چارچوبی برای فهم قومیت در روابط بین‌الملل

بر اساس نظریه‌ی موازنه‌ی فراگیر^۱ دولت‌های جهان سوم در راستای ایجاد توازن میان چالش‌های داخلی و خارجی و با در نظر گرفتن فرصت‌ها و تهدیدات موجود در این دو محیط عمل می‌کنند. فرض اساسی این نظریه که برای اولین بار از طرف استیون دیوید^۲ ارائه شده، این است که دولت‌ها در وضعیت هرج و مرج بر دفع تهدیدات الویت‌دار به جای تهدیدات فرعی تمرکز و تلاش بیشتری می‌نمایند. وی فرآیند غیرطبیعی تشکیل دولت - ملت در جهان سوم را موجب شکل‌گیری مرزهای مصنوعی، بی‌ثباتی داخلی دولت‌ها و تداوم اختلافات آنان با همسایگان می‌داند. از این رو، این کشورها درگیر با تهدیدات چندجانبه از ناحیه‌ی بی‌ثباتی و عدم انسجام اجتماعی در درون و چالش با دولت‌های رقیب در عرصه‌ی منطقه‌ای (همسایگان) می‌باشند. فرض دیگر این نظریه این است که قدرت‌های منطقه‌ای در نتیجه‌ی فروپاشی نظام دوقطبی و تشدید منازعات منطقه‌ای، مستقل از ساختارهای نظام بین‌الملل و ملهم از اقتضائات خاص منطقه‌ی خود عمل می‌کنند (جعفر حق پناه، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

موازنه‌ی فراگیر به ادراک تصمیم‌گیران و مقامات دولتی از ماهیت تهدیدات علیه امنیت نظام و حاکمیت تاکید دارد. آنان بیشتر بر اساس وجود تهدیدات داخلی و خارجی و به ویژه پیوند این دو سطح از تهدید تصمیم‌گیری می‌کنند. به این ترتیب که این گونه کشورها صف بندی و گروه بندی خود را بر اساس درک و دریافت خویش از این دید قرار می‌دهند که چگونه می‌توانند به نحو بهتری خود را از تهدیداتی که با آنها مواجه‌اند حفظ و حراست کنند - حال منشاء این تهدیدات عوامل داخلی باشند یا خارجی.

بر اساس این نظریه سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه به طور اساسی از تمایلات نخبگان

1 . Omni Balancing

2 . Steven David

حکومتی در دفاع از مشروعیت رژیمشان نشأت گرفته و نه تنها فقط معطوف به بازدارندگی از تهدیدات خارجی نیست، بلکه متوجه مشروعیت بخشی به رژیم در داخل در برابر مخالفت‌های داخلی و بسیج منافع اقتصادی در خارج از کشور است. در تلاش برای ایجاد توازن میان این نیازها، نخبگان با برخی از تناقضات بالقوه مواجه هستند. به عنوان مثال، پاسخگویی به مطالبات داخلی که به واسطه‌ی ایدئولوژی‌های فرادولتی برای مستقل شدن از غرب بسیج شده‌اند، با وابستگی دولت به قدرت‌های مرکز در تضاد است. هر دو دسته‌ی این فشارها - چه در داخل و چه در خارج - به صورت بالقوه، حاکمیت دولت را تهدید می‌کنند.

استدلال دیوید این است که تصمیم‌سازان، میان فشارهای داخلی و خارجی و جایگاه اصلی تهدیدات (همچنین فرصت‌ها و منابع)، موازنه‌ی فراگیر ایجاد می‌کنند که خود شکل دهنده‌ی بافت و شرایط سیاست‌گذاری است. از این رو، هنگامی که تهدید اصلی منشاء داخلی داشته باشد، یک رژیم ممکن است به منظور دستیابی به منابع مورد نظر برای مهار آن تهدید، اقدام به همکاری با یک قدرت خارجی بکند. رهبران این کشورها، ترجیح می‌دهند با دشمنان و مخالفان درجه‌ی دوم خود همکاری کنند تا بتوانند عمده‌ی منابع و امکانات خویش را متوجه دشمنانی کنند که خطرناک‌تر شان می‌دانند. برای انجام این منظور کوشش می‌کنند در صف آرای‌های علیه خود شکاف بیندازند و متحدهای جهانی مخالفان را آرام کنند. اما این رژیم، همزمان نیز می‌تواند اقدام به استمالت و دلجویی از افکار عمومی در داخل کرده و به طرح شعارهای ضدامپریالیستی و یا مبارزات بازستان خواهی غلوآمیز، بپردازد.

در صورت فقدان مشروعیت نظام حاکم یا مواجهه آن با بحران مشروعیت، امنیت حاکمان جایگزین امنیت نظام می‌شود. در این حالت چنین رهبرانی برای حفظ قدرتشان، در عرصه‌ی سیاست خارجی رفتاری در پیش می‌گیرند که معطوف به استحکام حکومت آنان در داخل است، ولو آنکه ملاحظات مربوط به منافع و امنیت ملی کشور در درازمدت نادیده گرفته شود.

در جایی که تهدید اصلی منشاء خارجی دارد ممکن است رژیم برای گسترش میانی قدرتش در داخل برخی از عوامل داخلی را برای مشارکت در سیاست بسیج کند و به دنبال ائتلاف با دولت‌هایی برآید که در معرض تهدیدات مشابه قرار گرفته‌اند. هنگامی که دولت با مشکلات حاد اقتصادی مواجه باشد، ممکن است نخبگان در جهت همراهی با قدرتهای مرکز که به منابع اقتصادی محتاج هستند، ملی‌گرایی داخلی را مصادره به مطلوب کنند. وقتی که اوضاع امن باشد احتمال اینکه آنها با خطرپذیری بیشتر اقدام به بسیج ملی‌گرایی به منظور به چالش کشیدن یا تعدیل فشارهای خارجی بر

دولت بکنند، بیشتر است. بدیهی است که موقعیت خاص تهدیدات و فرصت‌هایی که رهبران به دست می‌آورند، از زمانی به زمان دیگر و از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و قابل الویت‌بندی نیست، اما اگر بنا بر دوام تهدیدات باشد، تعداد کمی از آنها می‌توانند از یک اقدام متوازن کننده‌ی پیچیده در امان باشند (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲: ۴۵ - ۴۴).

کاربست این نظریه در تحلیل ستیزه‌های قومی حاوی دو نکته‌ی مهم است:

- مورد نخست بر وجود شکاف‌های هویتی، فقدان انسجام اجتماعی و ضعف کلی فرآیند دولت - ملت سازی در جهان سوم اشاره دارد که بازمانده‌ی دوران استعمار و امپریالیسم است. بر همین اساس دولت‌های جهان سوم فاقد ویژگی دولت در نظریه‌ی واقع‌گرای سنتی، یعنی رسوخ‌ناپذیری و هویت ملی منسجم هستند. بنابراین استحکام و یکپارچگی دولت - ملت در مناطقی مانند خاورمیانه از سوی جریان‌های عمیقی - که ریشه در بهره‌برداری دخالت‌های گسترده‌ی خارجی دارد - دچار چالش می‌شود. دفع این تهدید داخلی، الویت مهم سیاست خارجی دولت‌های مبتلا به چنین بحرانی است. در چنین مواقعی ممکن است که دولت مزبور درصدد همکاری با دولت‌هایی بر آید که در معرض تهدید مشابه قرار گرفته‌اند. مواجهه با چالش‌های داخلی هویت‌خواهی قومی و تحریکات ملی‌گرای از جمله مهمترین مواردی است که می‌توان مبنای گشودن باب همکاری در سیاست خارجی با کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای شود.

- مورد دوم، این است که کشورهای خاورمیانه برای مهار چالش‌های هویتی و مقابله با ضعف انسجام اجتماعی داخلی، ضمن همکاری با دولت‌های خارجی و یا فراقلمی و صدور بحران به خارج، به طرح شعارهای رادیکال و الحاق‌گرایانه مبتنی بر طرح ادعاهای سرزمینی علیه دولت‌های همجوار و تاکید بر الحاق بخش‌هایی از سرزمین‌های کشورهای مجاور به خاک خود می‌پردازند. از این منظر هدف نخبگان حاکم از طرح شعارهای الحاق‌گرایانه، تقویت میانی قدرت در درون کشور و جلب مشارکت و بسیج سیاسی مردم است (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲: ۳۷).

ب) عوامل مؤثر بر سیاست‌گذاری جمهوری آذربایجان در قبال مسئله‌ی آذربایجان در ایران

در بررسی سیاست‌های آذربایجان در قبال مسئله‌ی آذربایجان در ایران باید بر سه مقوله‌ی تأثیرگذار تاکید نمود: برداشت و رویکرد رهبران آذربایجان به ایران، تعریف نخبگان و رهبران سیاسی آذربایجانی از ملت آذربایجان و نهایتاً جایگاه نخبگان در نظام سیاسی این کشور.

اولین و مهمترین عامل رویکرد دو کشور نسبت به هم می‌باشد. به گونه‌ای که تحلیل عامل قومیت در روابط ایران و آذربایجان بدون درک برداشت‌ها و رویکردهای دو کشور نسبت به هم ممکن نیست. به نظر بسیاری از کسانی که روابط دو کشور را مورد تحلیل قرار داده‌اند رویکرد امنیت - محور شالوده‌ی روابط دو کشور را شکل داده است. بر این اساس «هویت و ماهیت مذهبی جمهوری اسلامی ایران و تلاش‌های فرهنگی - ایدئولوژیک آن در جمهوری آذربایجان در ابتدای استقلال این جمهوری به همراه تبلیغات غرب، برداشت باکو را نسبت به تهران تغییر داد. این نگرش منجر به واکنش‌هایی از سوی جمهوری آذربایجان شد و این کشور روابط خود را با ایران به عنوان یک دشمن و یک کشور تهدید کننده‌ی منافع باکو به گونه‌ای دیگر تعریف کرد. به این ترتیب بین تهران - باکو رویه‌ای شکل گرفت که به احساس دشمنی و عدم امنیت و تهدید انجامید. نتیجه آنکه دو کشور با ادراک و نگرشی امنیتی به روابط خود شکل دادند» (ام البنین چابکی، ۱۳۸۸: ۷۰). پیروز مجتهدزاده و همکارانش در مقاله‌ی مشترک این دیدگاه را تایید می‌کنند و بر این باورند که این رویکرد دو کشور نسبت به هم در طول عمر نه چندان طولانی روابط دو کشور تغییر نکرده است. آنها این رویکرد رهبران و دولتمردان دو کشور را این چنین ارزیابی می‌کنند: «دیدگاه کلی حاکم بر روابط دو کشور از اول تاکنون تغییری نکرده است. این دیدگاه حاکم در سیاست خارجی ایران در مقابل باکو مبتنی بر تهدید تمامیت ارضی و امنیت ملی از طرف همسایه‌ی شمالی خود بوده است و دیدگاه کلی حاکم بر سیاست خارجی جمهوری آذربایجان نیز، جستجو و تلاش برای مکمل‌ استراتژیک خود در ماورای منطقه به علت احساس تهدید از روسیه، ارمنستان و ایران بوده است و این راهبرد راه حلی در جبران ضعف قدرت، وابستگی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک و تنگنای ژئوپلیتیک خود، همواره دنبال کرده است» (پیروز مجتهدزاده و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۴۷ - ۲۴۶). برخی از تحلیل‌گران ایرانی تهدید ناشی از جمهوری آذربایجان را در دهه‌های آینده، دغدغه و دل مشغولی اصلی ایران ارزیابی می‌کنند که بدون تردید بی‌ارتباط با تجانس جمعیتی و پیوستگی سرزمینی با شمال غرب ایران نیست (یدالله کریمی پور، ۱۳۷۹: ۲۲۶). به نظر برخی اگر نام این منطقه آذربایجان نبود و اهالی آن دارای تجانس زبانی و فرهنگی با ناحیه‌ی شمال غربی ایران نبودند روابط ایران با این کشور به گونه‌ای دیگر بود (ام البنین چابکی، ۱۳۸۸: ۷۳).

محافل سیاسی - امنیتی ایران چهار نگرانی امنیتی از تحولات و از جانب آذربایجان احساس می‌کنند. اول اینکه، به نظر این دیدگاه ایده‌ی آذربایجان واحد که در میان بخشی از نخبگان سیاسی جمهوری آذربایجان دارای حامیانی است می‌تواند به عنوان ابزاری توانمند، به خصوص هنگام آشکار

شدن ضعف در قدرت حکومت مرکزی جمهوری اسلامی ایران در دستان دولتمردان و سیاستمداران آذربایجان به کار گرفته شود و جمهوری اسلامی ایران را با چالش عمده‌ی امنیتی مواجه سازد (پیروز مجتهدزاده، رضا حسین پور پویان و یدالله کریمی پور، ۱۳۸۷: ۲۲۷). دوم اینکه، از نظر سیاسی ایران، آذربایجان را نظامی سکولار و همدست با اسرائیل، ایالات متحده و ترکیه می‌داند و نظام سکولار حاکم بر این کشور را چالش ایدئولوژیک بر ایدئولوژی نظام اسلامی - سیاسی خود ارزیابی می‌کند (کونارد کازوت، ۲۰۱۲: ۱؛ ساجدی، ۱۳۹۰: ۱۴۸). سوم اینکه، وجود و تداوم بحران قره باغ و یا هر گونه تهدیدی علیه تمامیت ارضی و امنیت ملی آذربایجان برای تمامیت سیاسی ایران نیز مسئله ساز است. زیرا در این گونه مواقع، احساسات شدید آذربایجانی‌های ایران را برخواهد انگیخت (کریمی پور، ۱۳۷۹: ۱۰۳). اگرچه امروزه عنصر پویابخش جنبش ملی آذربایجان مسئله‌ی قره باغ نیست، ولی به نظر برخی که تحولات جنبش ملی آذربایجان را مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌اند بروز مسئله‌ی قره باغ و حمایت تلویحی ایران از ارمنستان در این مناقشه بیشترین نقش را در رشد احساسات ملی‌گرایانه در میان آذربایجانی‌های ایران داشته است (یالچین ساری قایا، ۲۰۱۲: ۳۸). این احساسات با استفاده از سایر عناصر صورت ایدئولوژیک به خود گرفت. چهارمین نگرانی ایران از جانب فعالیت‌های لابی آذربایجان در ایالات متحده بر علیه ایران و طرح مسئله‌ی آذربایجان ایران در این کشور می‌باشد.

افکار عمومی و دولت آذربایجان نیز بر این باورند که اراضی هر دو سوی رود ارس به لحاظ تاریخی تشکیل یک کل واحد را می‌دادند و این منطقه بر پایه‌ی معاهدات گلستان و ترکمن چای بین ایران و روسیه به ناحق به دو بخش تقسیم شده است. برپایه‌ی تاریخ نگاری آذربایجان ۸۰۰ سال تاریخ مشترکی که تاریخ نگاران ایرانی از آن دم می‌زنند چیزی جز حکومت خاندان‌های ترک در ایران نبوده است. (امیل سلیمانوف و دیتیش، ۲۰۰۷: ۱۰۲). از نظر سیاسی دولتمردان آذربایجان نظام سیاسی ایران را بر تلاش برای صدور انقلاب و ایدئولوژی خود به آذربایجان و همدستی با ارمنستان و روسیه برای تجزیه‌ی اراضی این کشور متهم می‌کنند (پیروز مجتهدزاده و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۱۸ - ۲۱۷).

عامل تأثیرگذار دیگر در نگرش محافل سیاسی و نخبگان جمهوری آذربایجان به مسئله‌ی آذربایجان در ایران تعریف آنها از ملت و قوم و چگونگی شکل‌گیری آن می‌باشد. در حالی که دولت و برخی از احزاب لیبرال و سوسیال دموکرات آذربایجان همچون مساوات، استقلال ملی، آذربایجان نوین در تعریف ملت آذربایجان بر عنصر شهروندی تکیه می‌کنند، در مقابل احزاب و محافل ملی‌گرا بر عنصر قومیت تکیه دارند (جیلان توکلووگلو، ۲۰۰۲: ۳۹). از این رو رویکرد این دو طیف با هم

متفاوت می‌باشد. دیدگاه اول مسئله‌ی آذربایجان در ایران را در قالب «مسئله‌ی جنوب» مطرح می‌کند و ضمن تاکید بر اینکه مسئله‌ی آذربایجان یک مسئله‌ی داخلی ایران می‌باشد بر این نکته تاکید دارد که حقوق بشر امر و مقوله‌ای داخلی و کشوری نیست و موضع‌گیری آذربایجان در خصوص نقض حقوق فرهنگی آذربایجانی‌ها در ایران نیز در این چارچوب می‌باشد. رویکرد دوم به این مسئله در قالب ایده‌ی «آذربایجان واحد» مطرح می‌شود. این دیدگاه به استان‌های آذربایجانی‌نشین به عنوان مستعمره‌ی ایران نگاه می‌کند و خواهان آزادی و تأمین حق تعیین سرنوشت اهالی آذربایجانی استان‌ها و مناطق آذربایجانی‌نشین ایران می‌باشد.

در کنار عامل تعریف نخبگان آذربایجانی از ملت این نکته را نیز باید متذکر شد که جایگاه سیاستمداران و نخبگان در نظام سیاسی این کشور بر رویکرد آنها به این مسئله تأثیر می‌گذارد. به استثنای اقلچی بیگ همه‌ی نخبگان سیاسی آنگاه که در حالت اپوزسیون قرار دارند از ایده‌ی «آذربایجان واحد» دفاع می‌کنند، ولی آنگاه که در اقتدار قرار می‌گیرند و یا در موقعیت حزبی مجبور به اتخاذ مواضعی بر اساس حقوق بین‌الملل می‌باشند مجبور به دفاع از ایده‌ی «مسئله‌ی جنوب» می‌شوند.

ج) طرح مسئله‌ی آذربایجان در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

طرح مسئله‌ی آذربایجان ایران در روابط دو کشور را می‌توان در سه دوره‌ی مختلف مورد بررسی قرار داد:

۱. دوره‌ی اتحاد جماهیر شوروی

طرح مسئله‌ی آذربایجان به دوره‌ی پیش از شوروی سابق برمی‌گردد، ولی در دوره‌ی شوروی سابق بود که این مسئله با حدت و شدت بیشتری در جامعه‌ی آذربایجان مطرح گردید. آنگاه که روشنفکران متجدد آذربایجان در پویش ایدئولوژی که بتواند هم ضامن توسعه‌ی آذربایجان و هم ضامن استقلال آن از روسیه گردد به ملی‌گرایی روی آوردند از شرایط پیش آمده در نتیجه‌ی فروپاشی دولت تزاری برای تشکیل دولت استفاده نمودند و دولت جدید را آذربایجان نام دادند. این نام‌گذاری به مذاق ایرانیان خوش نیامد و آن را طرحی برای ادعای ارضی بر آذربایجان ایران تلقی کردند. اگرچه سرآمدان دولت جوان آذربایجان برهمنایان و اهل جراید ایران هشدار می‌دادند که شناسه‌هایی چون آذربایجان دچار تغییر مفهومی شده‌اند و آذربایجان بیشتر از آنکه یک شناسه‌ی جغرافیایی باشد شناسه‌ای قومی و ملی است و ارباب جراید در ایران نسبت به این تغییر لاقید و جاهل می‌باشند

(محمدامین رسول زاده، ۱۳۷۹: ۸۰ - ۷۹)، ولی جراید ایران این را سرآغاز توطئه‌ای برای جدا سازی آذربایجان از ایران می‌دانستند و گروهی از ایرانیان ساکن باکو نیز دست به اقدام زده و جریده‌ای به نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» منتشر نمودند (کاوه بیات، ۱۳۸۱: ۳۵). جراید ایران دغدغه‌ی این را داشتند که این نام‌گذاری ادعای ار ضی حکومت جدید و مطالبه‌ی خودمختاری در آذربایجان ایران را برانگیزد (کاوه بیات، ۱۳۷۷: ۴۸ - ۳۹). آنچه که این جراید از آن بی‌خبر بودند این بود که مدت‌ها قبل دولت‌های قدرتمند آن دوره در خصوص اعطای خودمختاری به آذربایجان ایران و اتحاد با آذربایجان قفقاز برنامه‌ریزی می‌کردند. از سال ۱۹۰۸ ولادیمیر فیدورویچ مینورسکی، دیپلمات روس در تهران در نامه نگاری به وزیر امور خارجه‌ی وقت روسیه پاول میلیوکف و سپس خلفش میخائیل ایوانوویچ ترشنکو اشاره می‌کند که خودمختاری آذربایجان در بسیاری از کنگره‌هایی که توسط مسلمانان در روسیه برگزار گردیده و همچنین در میتینگ‌های برگزار شده در تبریز مطرح شده است. به نظر وی خودمختاری آذربایجان ایران در مرحله‌ی اول و سپس الحاق آن به آذربایجان قفقاز دارای اهمیت ویژه‌ای برای روسیه می‌باشد. زیرا این گروه قومی بزرگترین و قدرتمندترین گروه قومی ایران می‌باشد. از طرف دیگر آذربایجان جدا شده از ایران راهی جز نزدیکی به قفقاز جنوبی روسیه ندارد (جمیل حسنی، ۲۰۱۰: ۲۲۸).

این مسئله در سیاست انگلستان نیز مطرح بود. نماینده‌ی ویژه‌ی این کشور در قفقاز ا. نوتل در تلگرافی که به نماینده‌ی انگلستان در تهران در خصوص آینده‌ی آذربایجان می‌نویسد:

«انگلیسی‌ها باید به فکر این باشند که مسلمانان معتدل آذربایجان را با مسیحیان و مسلمانان بین‌النهرین متشکل ساخته بر علیه نیروهای هوادار آلمان در ایران به کار گیرند. اگر انگلیسی‌ها به این امر نائل شوند اهالی ایالت آذربایجان ایران تقاضای اتحاد با فدراسیون قفقاز را خواهند کرد و بدین وسیله از وابستگی به ایران رهایی می‌توانند بیابند. این ابزار مهمی در حل مسئله‌ی ایران می‌تواند باشد» (جمیل حسنی، ۲۰۱۰: ۲۲۸).

در حالی که چنین اندیشه‌ای در دو کشور انگلیس و روسیه بود، به یکباره شاهد تغییر رأی دولت انگلیس در قبال آذربایجان و استقبال این کشور از ظهور دولت ملی‌گرا، مرکزگرا و قدرتمند (مستبد) در ایران می‌شویم. در این تغییر رأی بازتاب احساس تهدید انگلیس از اتحاد ترک‌های ایران، قفقاز و عثمانی و ظهور قدرتی که برای انگلیسی‌ها بتواند چالش بزرگی ایجاد کند ام. ای. اس مؤثر بود. در نتیجه‌گیری گزارشی که این سازمان اطلاعاتی انگلیس در خصوص «تورانیان و پان‌تورانیسم» ارائه

نموده در بند چهارم آمده است که «این مخاطره وجود دارد که ترک‌های ایران که یک پنجم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و جنگ‌جوترین گروه ایران می‌باشد ممکن است از راه تبلیغات با خویشاوندان و همسایگان قفقازی خود متحد گشته و سپس به امپراتوری عثمانی نزدیک گردند» (گزارش ام. ای. اس از توران و پان تورانیسم، ۲۰۰۵: ۳۰۱).

این تغییر رویه موازی با تغییر مواضع روشنفکرانی بود که در جنگ جهانی اول از دولتین عثمانی و آلمان حمایت نموده و در آلمان دست به انتشار مطبوعات ملی‌گرا زده بودند. اگرچه در دوره‌ی اول فعالیت این گروه‌ها هیچگونه دغدغه‌هایی از بابت آنچه که بعدها پان ترکیسم خواندند نشان نمی‌دادند، ولی به یکباره بعد از سقوط دولت آلمان و استقلال این نشریات (به خصوص کاوه) از سازمان اطلاعات آلمان صحنه‌ی تبلیغات بر علیه خطر پان ترکیسم و مباحثی پیرامون هویت ملی آذربایجانی‌ها گردید. در چنین فضایی بود که نامگذاری آذربایجان بر دولت جدید حساسیت‌هایی را ایجاد کرد. ولی دولت ایران نیز می‌دانست که دولت جدید با مشکلات جدی و عدیده‌ای مواجه است که زمان و انرژی برای بحث و مناظره بر سر این موضوع را ندارد. بعد از سقوط دولت مستقل آذربایجان و بر سر کار آمدن بلشویک‌ها سرآمدان انقلاب در پی آن بودند که آذربایجان را به ویترونی برای جذب مشرق زمینیان و از جمله ایرانیان تبدیل سازند. نریمان نریمانوف اگرچه دارای افکار ملی بود، ولی در قبال ایران «سیاست شرق» شوروی را دنبال می‌کرد و در این راستا به دولتمردان شوروی هشدار می‌داد که از دست زدن به اقداماتی که در ویترونی شوروی (آذربایجان و ترکستان) موجب شبهه‌ای در میان اهالی همسایگان گردد، خوداری نماید (حسن حسنوف، ۲۰۰۵: ۲۱ - ۲۰). تا این مرحله روشنفکران چپ نیز به مسئله‌ی قومیت توجه زیادی نداشتند. تا اینکه کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران موسوم به کنگره‌ی ارومیه برگزار گردید و برای اولین بار موضوع کثیرالملمه بودن ایران در این کنگره مطرح شد (تورج اتابکی، ۱۳۷۲: ۷۶ - ۷۵). این حادثه با تلاش دولتمردان و نظریه‌پردازان بلشویک برای نظریه‌پردازی در خصوص حل مسئله‌ی ملی ملازم بود. در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم دولت شوروی با همکاری دولتمردان آذربایجانی و در رأس آنها میرجعفر باقروف دست به اقداماتی برای استفاده از احساسات ملی‌گرایانه‌ی گروه‌های قومی آذربایجانی و کرد در راستای سیاست‌های خود و برای اعمال نفوذ در ایران و کسب امتیازات از این کشور زد. در این راستا نظریه‌ی منشاء مادی - آتروپانتی در تاریخ‌نگاری آذربایجان به عنوان زمینه‌سازی برای الحاق و اتحاد هویتی بین دو ناحیه‌ی آذربایجان و انشعاب از هویت ترکی مطرح گردید. به نظر ولادیمیر

روینسکی و ماساتسوگو ماتسو^۱ دولتمردان شوروی از ارائه‌ی نظریه‌ی منشاء مادی - آتروپاتنی به دنبال هدف راهبردی فراتر از شکل‌دهی به هویت ملی آذربایجانی بودند و در پی آن بودند که از این نظریه برای مشروعیت بخشیدن به ادعاهای ارضی خود بر نواحی جنوب ارس آذربایجان استفاده نمایند. لازمه‌ی چنین ادعایی تشویق یک جریان پان آذربایجانیستی بود و نظریه‌ی منشاء مادی - آتروپاتنی به نظر می‌رسید که می‌تواند زیربنای تاریخی لازم را برای این ایده ایجاد کند (ولادیمیر روینسکی و ماساتسوگو ماتسو، ۲۰۰۳: ۱۰۸). سوها بولوک باشی نیز در این خصوص می‌نویسد:

«تبیین اینگونه‌ی هویت آذربایجانی هم به کار مسکو و هم به کار باکو در سیاست‌گذاری در قبال ایران می‌آمد. مسکو در بخش بزرگی از دوره‌ی شوروی از ادعاهای ارضی باکو در قبال شمال ایران حمایت می‌کرد و مدعی بود که مردمان ساکن در هر دو آذربایجان در اعصار پیشین دارای پیوندهای نزدیکی با آتروپاتنی‌ها بودند. ایفای چنین نقشی از نقطه نظر الحاق اراضی برای مردمان آذربایجان هم خوشایند به نظر می‌رسید. زیرا، سیاست مسکو برای الحاق شمال ایران و انتصاب رهبران «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» به مناصبی در «حزب کمونیست آذربایجان» ایده‌ی «آذربایجان بزرگ» را به عنوان یک واحد تاریخی به اندیشه‌ای تبدیل کرد که هم باکو و هم مسکو مشترکاً به آن ایمان داشتند از این رو، آذربایجان بر عکس کشورهای آسیای میانه در عین حال که ایده‌ی ملی‌گرایی الحاق‌گرایانه‌ای را تعقیب می‌کرد، به تداوم پیوندهای خود با دولت شوروی هم تاکید داشت» (سوها بولوک باشی، ۲۰۱۰: ۶۷ - ۶۶).

این سیاست منجر به شکل‌گیری فرقه‌ی دموکرات آذربایجان گردید. مدتی بعد سیاست مسکو که در پی اعمال نفوذ در ایران بود، حمایت از ادعاهای فرقه را که مغایر با حقوق بین‌الملل بود، در تضاد با منافع خود یافت. از این رو، مسکو در اواسط سال ۱۹۴۶ راه خود را از باکو جدا ساخته زمینه را برای سقوط دولت خودمختار آذربایجان در ایالت آذربایجان ایران فراهم ساخت. تا این تاریخ اگرچه ایده‌ی آذربایجان جنوبی در جمهوری آذربایجان شوروی مطرح بود، ولی نه دولتمردان این جمهوری و نه سرآمدان فرقه و از جمله پیشه‌وری ادعایی در این خصوص داشتند. ولی کشته شدن پیشه‌وری راه را برای طرح این ایده گشود. ایده‌ی «آذربایجان واحد» از این دوره تا زمان مرگ استالین به ایدئولوژی رسمی فرقه تبدیل گشت و در جمهوری آذربایجان نیز به شدت تبلیغ می‌شد. ولی دولتمردان مسکو

این ایده را به دو دلیل در تضاد با منافع ملی خود می‌دیدند: اول اینکه این ایده می‌توانست بین آذربایجانی‌ها و ارمنه که در این دوره دولت شوروی در پی جلب آنها از خاورمیانه به جمهوری ارمنستان شوروی بود موجب بروز مناقشه گردد. دوم اینکه مانعی در راه گسترش روابط با ایران بود. این کشور نیاز به گسترش روابط با ایران برای جلوگیری از افتادن این کشور به دامن امریکا داشت. از این رو، بر دولتمردان آذربایجانی برای تجدیدنظر در این ایده فشار اعمال می‌کرد. در این راستا با مرگ استالین دولتمردان جدید آذربایجان شوروی در راستای رهنمودهای مسکو فرقه را برای اتحاد با حزب توده و کنار گذاشتن ایده‌ی «ملت آذربایجان» که در چارچوب ایده‌ی حق تعیین سرنوشت لنین و استقلال آذربایجان را ایجاب می‌کرد تحت فشار قرار دادند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۶۰ با برگزاری کنگره‌ای که به کنگره‌ی اتحاد موسوم گردید فرقه با حزب توده متحد گردید (دانشیان، ۲۰۰۶: ۹۵) و بدین ترتیب ایده‌ی «آذربایجان واحد» در شوروی از دستور کار خارج شد. از این دوره به بعد سیاست شوروی در آذربایجان در قالب گفتمان «مسئله‌ی جنوب» مطرح گردید. در این راستا «ادیات حسرت»^۱ که پیش از این به وسیله‌ی روشنفکران ملی‌گرایی آذربایجانی که بعد از تسلط بلشویک‌ها از کشور گریخته و در خارج از کشور شکل داده بودند در قالب ایده و گفتمان جدید بازسازی گردید و به وسیله‌ی اتحادیه‌ی نویسندگان آذربایجان و آکادمی علوم آذربایجانی تبلیغ می‌شد (دیوید نیسمان، ۱۹۸۴: ۲۰۷ - ۱۹۹).

بعد از دهه‌ی ۱۹۶۰ که دولت مرکزی شوروی اقدام به گشودن دست نومنکلاتورها در امور جمهوری‌ها کرد این نخبگان محلی با تحریک احساسات ملی‌گرایانه تا اندازه‌ای که حساسیت دولت مرکزی را برنمی‌انگیزد سعی در تحکیم حکومت خود در جمهوری‌های خود نمودند. به موازات ملی‌گرایی رسمی که در چارچوب گفتمان ملی‌گرایی از نوع شوروی تبلیغ می‌گردید (برگ فراگنز، ۲۰۱۰: ۲۶) ملی‌گرایی نهان مبتنی بر پیشینه در این جمهوری و از جمله آذربایجان شکل گرفت (بولوک باشی، ۲۰۱۰: ۵۶ و ۷۵). روشنفکران وابسته به این جریان ملی‌گرا توده‌های مردم را در آستانه‌ی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به استقلال رهنمون شدند. در این دوره ایده‌ی «آذربایجان واحد» در کنار مسئله‌ی قره باغ یکی از مسائلی بود که در بسیج سیاسی توده‌ها از طرف نخبگان و روشنفکران آذربایجانی به کار گرفته می‌شد. ایده‌ی آذربایجان واحد تقریباً در برنامه‌ی همه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی این دوره گنجانده شده بود (اعتبار قلی یف، ۲۰۱۳: ۵۷). این گروه‌ها در «جبهه‌ی

خلق آذربایجان» به رهبری ابوالفضل ائلچی بیگ متشکل شده بودند. اولین بار در تظاهرات جنبش ملی سال ۱۹۸۸ با شعارهای «تبریز - تبریز» و «آذربایجان متحد» ایده‌ی آذربایجان واحد در حوزه‌ی عمومی مطرح گردید. این ایده اگرچه در ابتدا در سطح شعار در تظاهرات مطرح بود، ولی با تأسیس جبهه‌ی خلق و ارتقای آن به سطح سازمان پیشرو جنبش ملی شکل جدی یک برنامه را به خود گرفت. مسئله‌ی آذربایجان واحد در اولین برنامه‌ی جبهه‌ی خلق به این صورت منعکس شده بود: «برای تأمین وحدت قومی — فرهنگی آذربایجان به توسعه‌ی روابط فرهنگی و اقتصادی جمهوری آذربایجان شوروی و ایران باید اهمیت ویژه‌ای معطوف گردد» (ناظم جعفرسوی، ۲۰۰۱: ۱۸). در اواخر سال ۱۹۸۹ گفتگو بین آذربایجان شوروی و ایران در مورد برقراری روابط تجاری بین دو طرف رود ارس و تسهیل رژیم مرزی به نتیجه‌ای نرسید. در پی عدم پیشرفت در این رابطه، جبهه‌ی خلق تصمیم به مداخله گرفت. در این ارتباط اولین اقدام برگزاری تظاهرات توسط جبهه‌ی خلق شعبه‌ی نخجوان برای برقراری روابط اقتصادی و فرهنگی با آذربایجان جنوبی در اوایل دسامبر ۱۹۸۹ بود. در ۱۲ دسامبر به مناسبت سالگرد جنبش ملی آذربایجان جنوبی (۴۶ - ۱۹۴۵) تظاهراتی در اطراف رود ارس ترتیب داده شد. بعدها جبهه‌ی خلق شعبه‌ی نخجوان به منظور درخواست تقسیم اراضی بهره‌ور اطراف رود ارس میان مردم تا ۳۱ دسامبر ۱۹۸۹ به دولت مرکزی مهلت داد و در پایان این مهلت تمامی موانع مرزی بین ایران — شوروی از نخجوان تا آستارا را تخریب نمود. این جبهه از این ایده برای بسیج توده‌ها علیه دولت استفاده می‌کرد.

۲. دوره‌ی بعد از استقلال تا پایان دوره‌ی ائلچی بیگ

در حالی که ایده‌ی آذربایجان واحد و مسئله‌ی قره باغ فضایی را برای بسیج توده‌ها علیه دولت مرکزی مهیاء کرده بود آذربایجان به استقلال دست یافت. از نقطه نظر ایران مهمترین مسئله، شناسایی و یا عدم شناسایی آذربایجان بود. در حالی که بخش کوچکی از دولتمردان ایران «از اتحاد ایران با آذربایجان که جزئی از اراضی ایران باستان» بود، دفاع می‌کردند، گروه دیگر مدعی بودند که این امر نفوذ گروه قومی ترک را در ایران افزایش می‌دهد. در این چارچوب، ایران با احساس نگرانی از استقلال آذربایجان در شناسایی این کشور عجله‌ای به خرج نمی‌داد و حتی وزیر امور خارجه‌ی ایران در سفر نوامبر ۱۹۹۱ خود به باکو از لزوم تشکیل کنفدراسیون قدرتمند شوروی سخن می‌راند. به نظر ولایتی تنها به واسطه‌ی این می‌توان جلوی نفوذ غرب را در جمهوری‌های مستقل گرفت. علیرغم شوک اولیه، ایران در دسامبر ۱۹۹۱ استقلال آذربایجان را به رسمیت شناخت. دولتمردان آذربایجان نیز با درک ضرورت شناسایی بین‌المللی جمهوری تو سط دیگر کشورها و اینکه در کنار

مناقشه‌ی قره باغ گشودن جبهه‌ی جدیدی با ایران به نفع آذربایجان نیست تلاش می‌کردند تا ایده‌ی آذربایجان واحد در حوزه‌ی عمومی مطرح نشود و حداقل از طرف محافل دولتی طرح نگردد. از این رو سیاست نزدیکی به ایران را در پیش گرفتند. رئیس‌جمهور آذربایجان اولین سفر رسمی خود را در اواخر سال ۱۹۹۱ به ایران انجام داد. در جریان این مسافرت طرفین در مورد برقراری ارتباط زمینی بین آذربایجان و منطقه‌ی نخجوان که تحت محاصره‌ی ارمنه بود با استفاده از اراضی ایران به توافق رسیدند. به علاوه، طرفین قراردادهایی برای اعلان نخجوان به عنوان منطقه‌ی آزاد تجاری و توسعه‌ی روابط اقتصادی بین دو کشور امضاء نمودند. ایران در ژانویه‌ی ۱۹۹۲ سفارت خود در باکو را افتتاح کرد. در همین ماه، هیئتی از وزارت امور خارجه‌ی ایران برای گفتگو پیرامون بازنگری در روابط دو کشور، استفاده از منابع طبیعی و نو سازی تأسیسات نفتی به باکو مسافرت نمود. متعاقب آن، به عنوان نشانه‌ای از حسن نیت آذربایجان مطلب اوف در رأس هیئت بزرگی در جشن انقلاب ایران در ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۹۲ شرکت نمود. در جریان این مسافرت یکی از وزرای هیئت ضمن اشاره به اینکه «تجزیه‌ی آذربایجان شرقی و غربی از ایران و تأسیس دولت متحد آذربایجان غیرممکن است» برای رفع نگرانی مقامات ایرانی در این مورد تلاش نمود.

ولی به علت شکست دولت در مهار پید شروی ارمنه در قره باغ و تلاش اپوزسیون برای بسیج توده‌ها به وسیله‌ی استفاده‌ی ابزاری از مناقشه‌ی قره باغ و ایده‌ی آذربایجان واحد دولت ایاز مطلب اوف بعد از مدتی شکست خورد و مخالفین بعد از اشغال دواپر دولتی وی را مجبور به استعفاء نمودند و طی انتخاباتی ابوالفضل ایلچی بیگ به قدرت رسید. وی پیش از این ۳۱ دسامبر را روز «همبستگی آذربایجانی‌های دنیا» اعلان کرده بود. ایلچی بیگ به دو دلیل سیاست ضدایرانی در پیش گرفت: اول اینکه، او از ایده‌ی آذربایجان واحد دفاع می‌کرد و رژیم ایران را ناقض حقوق ملی آذربایجانی‌ها و از جمله حق تعیین سرنوشت آنها قلمداد می‌کرد. دوم اینکه او از تز جدایی دین از سیاست دفاع می‌کرد و تصور می‌کرد که ایران به دنبال زمینه سازی برای به راه انداختن یک انقلاب دینی در آذربایجان می‌باشد (اعتبار قلی یف، ۲۰۱۳: ۵۹).

جبهه‌ی خلق مواضع خود را در قبال روابط آذربایجان — ایران در ژانویه‌ی ۱۹۹۲ با قبول دومین برنامه‌ی خود به این صورت تعیین نمود: «برای تأمین اتحاد فرهنگی و ملی آذربایجانی‌ها باید همه‌ی تلاش‌ها به تقویت روابط اقتصادی، سیاسی، دینی و علمی بین آذربایجان و ایران، تقویت روابط با آذربایجانی‌های خارج از کشور، اعلان ۳۱ دسامبر به عنوان روز جهانی همبستگی ملی آذربایجانی‌ها متمرکز گردد» موضع جبهه‌ی خلق در قبال ایران و وحدت آذربایجانی‌ها که در هر دو برنامه‌ی حزبی

به تصویب رسیده بود، از طرف رهبر سازمان ائلچی بیگ مکرراً مطرح می‌گردید. در دوره‌ی ریاست جمهوری ائلچی بیگ بیانات وی مبنی بر اینکه «تضییع حقوق خلق‌های غیرفارس در ایران چند قومی و ممنوع بودن تدریس زبان آنها در مدارس در آینده موجب فروپاشی این کشور خواهد گردید» باعث نگرانی مقامات ایرانی شد. به خصوص بیانات ائلچی بیگ در تلویزیون ملی آذربایجان یک روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری مبنی بر اینکه ایران محکوم به فروپاشی و تجزیه است، نگرانی‌های دولتمردان ایران را افزایش داد.

از طرف دیگر، در سطح روابط رسمی دوجانبه مسئله‌ی «آذربایجان جنوبی» به هیچ وجه به صورت آشکارا مطرح نگردید. توفیق قاسموف وزیر امور خارجه‌ی آذربایجان طی مسافرت خود به ایران در ۲۰ - ۱۸ آگوست ۱۹۹۲ در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در برابر سئوالی در مورد انتقادات ائلچی بیگ از ایران تصریح نمود که سخنرانی ائلچی بیگ قبل از انتخابش بود و سخنان او را نباید دیدگاه‌های رسمی دولت آذربایجان قلمداد نمود. اگرچه دو کشور از طرح مسئله‌ی آذربایجان جنوبی در افکار عمومی خودداری می‌کردند ولی این مسئله در پس درهای بسته مکرراً مطرح بوده است. برای مثال، ائلچی بیگ از طرف سفیر ایران به دفعات به ایران دعوت شد، ولی او هر بار مسافرت خود را منوط به تحقق برخی شرایط نمود. ائلچی بیگ این شرایط را این چنین عنوان کرده بود: «دیدار از ایران باید از تبریز شروع شود و بعداً به تهران مسافرت می‌گردد، افرادی که به علت شرکت در جنبش ملی آذربایجان دستگیر شده‌اند همگی باید آزاد گردند، برای اینکه روابط با ایران با این مسئله مسدود نگردد باید در آذربایجان جنوبی اجازه‌ی توسعه‌ی فرهنگ ملی، تدریس و نشر روزنامه به زبان ترکی آذربایجانی اعطاء گردد». ائلچی بیگ تصریح نمود که اکثر این شروط توسط ایران رد شد و این کشور تنها به تأسیس مراکز توسعه‌ی فرهنگی در آذربایجان نظر مساعد نشان می‌داد (ناظم جعفرسوی، ۲۰۰۱: ۱۱۹ - ۱۱۸).

در حالی که، آذربایجان در سطح رسمی برای توسعه‌ی روابط بین دو کشور تلاش می‌کرد تا از تأثیر مسئله‌ی تقسیم آذربایجان بر روابط دوجانبه بکاهد، پی‌شنهاد آذربایجان برای تسهیل رفت آمد میان دو کشور از طرف ایران مورد قبول واقع نشد، علی‌رغم افتتاح کنسولگری ایران در نخجوان از افتتاح کنسولگری آذربایجان در تبریز جلوگیری به عمل آمد.

در این میان، آذربایجان اعلان نمود موجباتی را فراهم خواهد آورد که اهالی آذربایجان جنوبی از هر گونه حقوق شهروندی در این جمهوری برخوردار گردند. رئیس‌جمهور ائلچی بیگ در ۲ فوریه‌ی ۱۹۹۳ در یک سخنرانی ضمن اشاره به اینکه برای شخص او تقسیم شمال - جنوب بی‌معنی است

تصریح نمود که از آذربایجانی‌های جنوبی در پست‌های دولتی استفاده خواهد نمود. این تحولات ایران را دچار نگرانی کرد. همان‌گونه که سلیمانوف و دیتیش بیان داشته‌اند بیانات و سیاست‌های ائلچی بیگ نه تنها تأثیر مثبتی در میان آذربایجانی‌های ایران نداشت، بلکه موجب نزدیکی ایران به ارامنه‌ی مسیحی گردید. نهایتاً ائلچی بیگ در سال ۱۹۹۳ در جریان یک کودتا از کار برکنار شد. ولی وی آرمان‌هایش را رها نکرد و همان‌گونه که بعداً شماره خواهیم کرد حیدر علییف در دوره‌ی دوم از سیاست‌هایی که در قبال ایران اتخاذ نمود تلاش کرد تا با آزاد گذاشتن دست وی در امر تبلیغ در خصوص آذربایجان واحد از او به عنوان اهرم فشاری علیه ایران استفاده کند.

۳. دوره‌ی علییف‌ها

بعد از کودتای ۱۹۹۳ حیدر علییف به روی کار آمد و از این زمان به بعد عصر خاندان علییف شروع گردید. این دوره را از نقطه نظر سیاست‌هایی که در قبال مسئله‌ی آذربایجان به صورت اخص و ایران به صورت اعم اتخاذ نمود می‌توان در دو دوره مورد بررسی قرارداد.

۱ - ۳. دوره‌ی اول: دوره‌ی ثبات در روابط دو کشور (۱۹۹۴ - ۱۹۹۳)

حیدر علییف بعد از به روی کار آمدن تلاش نمود تا به سیاست‌های ائلچی بیگ خاتمه دهد. در ابتدا به ایران و روسیه نزدیک شد و تلاش کرد موازنه‌ای بین ایران و روسیه از یک طرف و ترکیه و غرب از طرف دیگر برقرار سازد. در این راستا تلاش کرد تا روابط اقتصادی و سیاسی را با روسیه و ایران گسترش دهد. در این دوره حیدر علییف از طرح مسئله‌ی آذربایجان ایران خودداری کند. وی بارها تأکید نمود که سکونت ده‌ها میلیون آذربایجانی در ایران فرصت بزرگی را برای گسترش روابط بین دو کشور فراهم می‌کند و آن را ضروری می‌سازد. وی بر این باور بود که آذربایجان و هیچ‌یک از کشورهای منطقه ی قفقاز نمی‌تواند در سیاست منطقه‌ای و خارجی خود ایران را نادیده بگیرد. وی در یک سخنرانی در مدرسه‌ی روابط بین الملل پاریس آذربایجانی‌های ایران را بخشی از «ملت ایران» نامید و در مصاحبه‌ای با مطبوعات فرانسه در ۲۷ مارس ۱۹۹۷ تأکید نمود که سیاست این کشور در قبال میلیون‌ها آذربایجانی که در ایران ساکن هستند مبتنی بر احترام به حفظ تمامیت ارضی ایران می‌باشد. وی همچنین اعلان نمود که «ادعاهای مربوط به پیوستن مناطق آذربایجانی دو سوی رود ارس به همدیگر و ایجاد آذربایجان متحد یک ایده‌ی واهی و غیراصولی است» (به نقل از اباذری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲۵). این بیانات بیش از آنکه بتواند مبین اندیشه‌های وی باشد نشان از سیاست پراگماتیک وی در بعد سیاست خارجی دارد. زیرا وی در عصر شوروی بارها مسئله‌ی «آذربایجان جنوبی» را مطرح ساخته بود.

۲ - ۳. دوره‌ی دوم: بازگشت به سیاست ائلچی بیگ (۲۰۰۲ - اواخر ۱۹۹۴)

حیدر علییف در این دوره تلاش کرد تا در قبال سیاست‌های ایران بعد از اینکه از کنسرسیوم بین المللی نفت آذربایجان به کناری گذاشته شد و برای کارشکنی بر علیه این پروژه اقدام کرد به سیاست‌های ائلچی بیگ رجعت کند. در واقع، احساس تهدید از جانب ایران در این دوره بیشتر گردید. علییف از سه مقوله انتقاد می‌کرد: همکاری ایران با ارمنستان، مداخله‌ی ایران در امور داخلی آذربایجان و فعالیت‌های تبلیغاتی روحانیون ایرانی در آذربایجان. همچنین ایران در سطح گفتمان از لزوم «عاده‌ی هفده شهر قفقاز» سخن می‌راند. حیدر علییف در قبال این گفتمان، پادگفتمان «مسئله‌ی جنوب» را احیاء کرد. ولی وی در حوزه‌ی عمومی از طرح این مسئله خودداری می‌کرد. وی ترجیح داد تا این مسئله را به ائلچی بیگ محوّل کند. از این رو اجازه داد تا ائلچی بیگ از روستای زادگاه خود در نخجوان به باکو بیاید و مؤسسه‌ای را به نام «اتحادیه‌ی آذربایجان واحد»^۱ تأسیس نماید. این اتحادیه برای زمینه‌سازی برای اتحاد دو آذربایجان تلاش می‌کرد. این مؤسسه همه‌ی نخبگان و روشنفکرانی را که از ایده‌ی آذربایجان واحد دفاع می‌کردند گرد هم می‌آورد. وی کلید حلّ بسیاری از مشکلات آذربایجان را در تحقق این ایده می‌دید. وی در کنگره‌ی ۱۱ مارس ۱۹۹۸ جبهه‌ی خلق آذربایجان می‌گوید:

«ایجاد جمهوری دموکراتیک آذربایجان در آذربایجان شمالی در بخشی از سرزمین‌های آذربایجانی در سال ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸ و استقرار مجدد آن به عنوان جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ به این معنی نیست که جنبش‌های ملی آذربایجان به پایان رسیده ... مرحله‌ی جدید با ایجاد یا استقرار مجدد یک دولت آذربایجان واحد پایان خواهد یافت ... شکست‌هایی که ما در نبردهایمان با ارمنستان در دهه‌های ۹۰ - ۸۰ متحمل شده‌ایم به دلیل تقسیم شدن آذربایجان بوده است. البته مسئله‌ی جنوب تنها مسئله‌ی چگونگی مواجهه با ارمنی‌ها نیست. این مسئله سرنوشت ما به عنوان یک ملت است. اگر بخواهیم قره باغ را آزاد کنیم باید تبریز را آزاد کنیم» (ابادری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲۴).

به گمان نخبگان ملی‌گرای آذربایجانی آذربایجان برای بقای خود نیازمند اتحاد با جنوب می‌باشد. به نظر این نخبگان ایده‌ی آذربایجان واحد می‌تواند دستاوردهای زیر را برای جمهوری آذربایجان در برداشته باشد:

- حل مشکلات ارتباطی باکو - نخجوان
- حل تنگنای ارتباطی با ترکیه و اروپا و بالعکس
- دسترسی به کریدوری مناسب برای انتقال انرژی حوزه‌های دریای خزر به اروپا
- دسترسی به موقعیت برتر جمعیتی، سرزمینی و موقعیتی در قبال ارمنستان
- دسترسی به موقعیت مناسب جمعیتی، سرزمینی در قبال تهدید روسیه
- تبدیل شدن به ابرقدرت منطقه‌ای در قفقاز
- موضع برتر و تعیین کننده در قضیه‌ی قره باغ (کریمی پور، ۱۳۷۹: ۲۲۷).

با اینکه حیدر علییف طرح مسئله‌ی آذربایجان واحد را به اپوزسیون واگذار کرده بود، ولی مخالف طرح این مسئله در حوزه‌ی عمومی بود. به نظر وی طرح این مسئله می‌تواند موجب بروز فضای ملی‌گرایانه در جامعه‌ی آذربایجان شود و بدین واسطه تقویت اپوزسیون را سبب گردد. بررسی محتوایی مطبوعات آذربایجان در این دوره تصدیقی بر نقطه نظرات وی می‌باشد. یک بررسی در مطبوعات آذربایجان نشان می‌دهد که تنها ۵ درصد از سرتیترهای مطبوعات وقت آذربایجان در ارتباط با مسائل آذربایجانی‌های ایران بود. ۴۶ درصد از این مطبوعات نیز مستقل بوده و ۴۲ درصد از آنها متعلق به اپوزسیون بودند (اعتبار قلی یف، ۲۰۱۳: ۸۷). در بررسی محتوایی موسسه‌ی فار مونیتورینگ بر وی ۲۱ روزنامه‌ی آذربایجان در سال ۹۶ - ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که «آذربایجان واحد» به عنوان یک ایده‌ی ملی بیشتر در روزنامه‌های اپوزسیون مطرح بوده است. به گونه‌ای که ۷ / ۸۵ درصد از مطالب مربوط به این موضوع در روزنامه‌های اپوزسیون (مخالفت ۹ / ۴۲ درصد و یئنی مساوات ۶ / ۲۸) مطرح بوده است و الباقی (۳ / ۱۴ درصد) در روزنامه‌های مستقل (روزنامه‌ی روسی زبان آینا و زرکالو) درج شده است (حکمت حاجی زاده، ۲۰). همچنین مسائل آذربایجانی‌های ایران در بین سیزده هدفی که سایت سفارت آذربایجان در واشنگتن به عنوان الویت‌های سیاست خارجی این کشور مطرح ساخته جایی ندارد.

در بُعد سیاست رسمی حیدر علییف تلاش می‌کرد تا مسائل آذربایجانی‌های خارج از این کشور و از جمله آذربایجانی‌های ایران را نه در قالب تفکرات الحاق‌گرایانه، بلکه در قالب دیاسپورا مطرح سازد. الهام علییف رییس جمهور آذربایجان در سفری که به امریکا داشته بخشی از سخنان خود در کنفرانس خبری در واشنگتن در این خصوص عنوان داشته که بیش از پنجاه میلیون آذربایجانی در نقاط مختلف دنیا ساکنند که حدود سی میلیون نفر از آنها در ایران ساکنند و سرنوشت آنان برای دولت آذربایجان مهم است و این دولت می‌کوشد که در برآورده ساختن خواسته‌های آنان به ایشان

کمک کند (اباذری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲۷). الهام علییف نیز در مصاحبه‌های خود بر این نکته تاکید داشت (جورج اوتیکیان، ۲۰۰۹: ۴۳). در این راستا حکومت حیدر علییف در ۲۳ می ۲۰۰۱ اولین کنگره‌ی آذربایجانی‌های دنیا را در باکو برگزار نمود که بسیاری از مدعوین از آذربایجانی‌های ایرانی الاصلی بودند که در کشورهای غربی زندگی می‌کردند. برای نمونه نزدیک به هفتصد هزار آذربایجانی در ایالات متحده ساکن می‌باشد. اکثریت این مهاجرین از آذربایجان ایران می‌باشند. با وجود آنکه این گروه بسیار متفرق بوده و دارای نفوذ زیادی در افکار عمومی و نظام سیاسی امریکا نیست، ولی نهادهای دیاسپورای آذربایجان بر حمایت این گروه تکیه می‌کند. در واقع، با توجه به اینکه اکثریت آذربایجانی‌های ساکن در ایالات متحده، کانادا و کشورهای اروپایی از اهالی آذربایجانی ایران می‌باشد دولت آذربایجان در تشکیل دیاسپورا و لابی آذربایجانی مجبور به سازماندهی آنهاست. بر این اساس اولین «کنگره‌ی جهانی آذربایجانی‌ها» در سال ۲۰۰۱ در باکو برگزار گردید. اگرچه از خود استان‌ها و مناطق آذربایجان ایران نماینده‌ای در این کنگره شرکت نداشت، ولی بیشتر شرکت کنندگان این کنگره از آذربایجانی‌های ایرانی مقیم کشورهای اروپایی و امریکا بودند. این کنگره هر سه سال یک بار در باکو برگزار می‌گردد (رمضان اوسلو و سینان قوجامان، ۲۰۱۳: ۴۷). در درازمدت تلاش برای سازماندهی دیاسپورای آذربایجانی که هم اکنون برای تأثیرگذاری بر سیاست امریکا در قبال جمهوری آذربایجان متمرکز می‌باشد می‌تواند مسئله‌ی آذربایجان در ایران را نیز در دستور کار خود قرار دهد. این مورد نکته قابل تأمل دیگر اینکه دولت آذربایجان در فعالیت‌های لابی‌گری خود بیشتر از این نهادها بر حمایت لابی یهودی مستقر در امریکا تکیه می‌کند. چنانچه الهام علییف رییس جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۹ در طی دیدارش از امریکا اظهار داشت که هم اکنون آذربایجان در امریکا دارای یک لابی است و آن جامعه‌ی یهودی در آن کشور است (ساجدی، ۱۳۹۰: ۱۴۶). این لابی دارای روابط بسیار تنگاتنگی با دیاسپورای آذربایجانی در امریکا است و می‌تواند در طرح این مسئله در افکار عمومی امریکا و محافل سیاسی این کشور ایفای نقش بکند.

مورد دیگری که سیاست حیدر علییف را از ائلچی بیگ جدا می‌ساخت این بود که ائلچی بیگ آذربایجان ایران را به عنوان بخشی از جهان ترک می‌دید و دارای گرایش‌های الحاق‌گرایانه نسبت به جهان ترک بود. در حالی که حیدر علییف از این سیاست دوری می‌کرد و سعی می‌کرد از این عامل برای پیشبرد منافع ملی این کشور استفاده کند.

بعد از فوت حیدر علییف پسرش الهام علییف که به جای پدر نشسته بود سیاست‌های وی را ادامه داد. نکته‌ی مهم در دوره‌ی وی احتمال حمله‌ی امریکا به ایران و امکان استفاده‌ی این کشور از

اراضی آذربایجان در این حمله و استفاده از نفوذ آذربایجان در میان آذربایجانی‌های ایران برای ایجاد آشوب و ناآرامی در داخل ایران می‌باشد. امریکا در دوره‌ی جرج بوش تلاش کرد تا جای پای در آذربایجان برای خود ایجاد کند. از این رو دست به همکاری نظامی با آذربایجان زد. همچنین آذربایجان در مسئله‌ی هسته‌ای از مواضع غرب حمایت می‌کند. به نظر علی نیهات اوزجان^۱ حمایت جمهوری آذربایجان از ایالات متحده در بحران هسته‌ای ایران بستگی به رفع مناقشه‌ی قره باغ با ارمنستان و کوتاه شدن دایره‌ی نفوذ روسیه در منطقه دارد. این شرایط هنوز محقق نشده است و از طرفی این مخاطره وجود دارد که ایران برای پیشگیری از این امر به تعمیق بحران قره باغ کمک نماید (علی نیهات اوزجان، ۲۰۰۹: ۶۵). این امر نگرانی ایران را به همراه داشت. در واکنش به احتمال حضور نظامی امریکا در اراضی آذربایجان علی لاریجانی دبیر وقت شورای امنیت ملی ایران اعلان نمود که در صورت استفاده از اراضی آذربایجان برای حمله به ایران این کشور خط لوله‌ی نفت باکو - تفلیس - جیحان و دیگر تأسیسات راهبردی این کشور را مورد هدف قرار خواهد داد. آذربایجان در واکنش به طرح این مسائل همیشه این امر را تکذیب می‌کرد. در سال ۲۰۰۵ دو کشور قرارداد امنیتی منعقد نمودند که بر اساس این قرارداد هر دو کشور متعهد شدند که به کشورهای ثالث اجازه استفاده از اراضی خود را برای تهاجم علیه کشور دیگر ندهند (امیل سلیمانوف و دیگران، ۲۰۱۳: ۸۳). به نظر ا. یونس آذربایجان از پیامدهای منفی حمله‌ی امریکا به ایران احساس نگرانی می‌کند. زیرا این حمله می‌تواند موجب سرازیر شدن خیل پناهندگان به اراضی این کشور شده و اوضاع اقتصادی این کشور را وخیم سازد. از طرف دیگر به نظر صادق زاده دولتمردان آذربایجان تلاش می‌کنند در حالی که در جبهه‌ای با مناقشه‌ی قره باغ درگیر هستند از گشودن جبهه‌ی دیگری با ایران خودداری کنند (اعتبار قلی یف، ۲۰۱۳: ۱۰۱ - ۱۰۰).

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی از سیاست‌های آذربایجان در قبال مسئله‌ی آذربایجانی‌های ایران باید گفت که سیاست دولت آذربایجان در قبال این مسئله بسیار مبهم است. (امیل سلیمانوف و دیگران، ۲۰۱۳: ۸۷) در واقع، دولت آذربایجان هیچگونه سیاستی در این قبال ندارد و فعالیت‌های این کشور در این خصوص واکنشی، منفعلانه و متناقض می‌باشد. مقامات رسمی دولت آذربایجان از جمله حیدر علییف و پسرش

الهام علییف در جواب پرسش‌ها در این خصوص تاکید می‌کند که این مسئله را مسئله‌ی داخلی ایران می‌بینند و خواهان مداخله در این خصوص نمی‌باشند. با این همه در برهه‌هایی تاکید کرده‌اند که نسبت به سرنوشت هم تباران خود در کشورهای دیگر نمی‌توانند لاقید باشند و دولت ایران باید نسبت به حقوق قومی آذربایجانی‌ها حساسیت بیشتری به خرج دهد. همچنین، دولت آذربایجان نسبت به فعالیت ملی‌گرایان و جدایی طلبان آذربایجانی ایران در اراضی خود واکنشی نشان نداده و چشم پوشی کرده است. از جمله تاکنون دفتر مرکزی «حزب بیداری ملی آذربایجان جنوبی»^۱ در این کشور دایر و فعال می‌باشد و رهبر این حزب محمودعلی چهرگانی به این کشور م‌سافرت نموده در محافل سیاسی و عمومی و رسانه‌های گروهی اقدام به سخنرانی و مصاحبه می‌کند و دولت آذربایجان تاکنون هیچگونه واکنشی نسبت به این فعالیت‌ها نشان نداده است. با این حال این کشور دو بار از سفر چهرگانی به آذربایجان جلوگیری کرده است و یا این کشور از موضع‌گیری رسمی در قبال کاریکاتور توهین آمیز روزنامه‌ی ایران به آذربایجانی‌ها خودداری کرد. در مقابل در سال ۲۰۱۲ نماینده‌ای از مجلس آذربایجان پیشنهاد کرد که نام رسمی جمهوری آذربایجان به «جمهوری آذربایجان شمالی» تغییر نام یابد (کونارد کازوت، ۲۰۱۲: ۷-۶). این نام‌گذاری به گونه‌ای تلویحی اشاره به بخش جنوبی آذربایجان در ایران دارد و در محافل جهانی راه را برای شناسایی جهانی آذربایجان جنوبی می‌گشود. در واکنش به این پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس ایران خواهان برگزاری فراندوم در جمهوری آذربایجان برای پیوستن به ایران گردید. او مدعی شد که آرزوی قلبی مردم آذربایجان دوباره پیوستن به ایران می‌باشد (آلان صالح زاده، ۲۰۱۳: ۳۱).

به نظر امیل سلیمانوف و همکارانش به دو دلیل آذربایجان از مسئله‌ی قومیت آذربایجانی در روابط با ایران استفاده می‌کند: اول استفاده از کارت ملی‌گرایی آذربایجانی در ایران برای اعمال فشار به ایران در مناسبات خود با ایران در خصوص مسئله‌ی رژیم حقوقی دریای خزر و دوم استفاده از این کارت برای تعدیل سیاست ایران در قبال مناقشه‌ی قره باغ (امیل سلیمانوف و دیگران، ۲۰۱۳: ۸۳). نهایتاً اینکه، با وجود آنکه در برهه‌هایی از دخالت دولت آذربایجان در مسئله‌ی آذربایجان در ایران می‌توان نشانه‌هایی یافت، ولی به نظر می‌رسد توهّم تهدید از جانب شمال در تبدیل این تهدید از بالقوه به بالفعل بیشتر از هر عامل دیگری کمک کرده است. سیاست‌های ایران در قبال آذربایجان باعث شده تا دولت آذربایجان گاه در روابط خود با ایران از عنصر آذربایجانی‌های ایران برای اعمال فشار به ایران استفاده نماید. تأسیس مرکز تحقیقات آران و تبلیغ تز جدایی تاریخی آران از آذربایجان

1 . South Azerbaijan National Awakening Movement (SANAM- GAMOH)

توسط نهادهای وابسته به اطلاعات سپاه، شبکه‌ی سحر و برگزاری چند کنفرانس و همایش در خصوص تاریخ آذربایجان در ایران توسط برخی از محافظ امنیتی و نظامی واکنش دولت آذربایجان را برانگیخته و باعث شده است تا دولت آذربایجان همایش‌های مشابهی را نیز در آذربایجان برگزار کنند. این اقدامات واکنشی را نمی‌توان نشانه‌هایی از سیاست‌های نظام‌مند دولت آذربایجان در قبال مسئله‌ی آذربایجان در ایران تلقی نمود. از طرف دیگر، دولت آذربایجان به علی‌قدرت مانور اندکی در این خصوص دارد. اول اینکه، حمایت دولت آذربایجان از جدایی طلبی آذربایجان با تمسک به حق تعیین سرنوشت ملل خود می‌تواند مستمسکی برای مشروعیت بخشیدن به ادعاهای ارامنه‌ی قره باغ باشد. از این‌رو، آذربایجان از لزوم صیانت از تمامیت ارضی کشورها و عدم دخالت‌ها دیگر کشورها در امور داخلی یکدیگر حمایت می‌کنند. دوم اینکه، در میان ملی‌گرایان آذربایجانی تمایل به ترکیه بیش از جمهوری آذربایجان می‌باشد. جمهوری آذربایجان در نظر ملی‌گرایان آذربایجانی ایران کشوری کوچک، از نظر اقتصادی، نظامی و سیاسی ضعیف و غرق در فساد اداری، تحت حاکمیت یک خانواده، با سابقه‌ی شکست نظامی در قره باغ به نظر می‌رسد (امیل سلیمانوف و دیگران، ۲۰۱۳: ۷۶). از طرف دیگر برندا شیفر در مصاحبه‌هایی که با برخی از آذربایجانی‌های جمهوری آذربایجان و ایران داشته به این نتیجه رسیده که دیدگاه‌های رقابت آمیزی بین دو گروه وجود دارد که امکان ارتباط دو گروه را با مشکل مواجه می‌کند. آذربایجانی‌های جمهوری آذربایجان خود را جهانی‌تر از آذربایجانی‌های ایران می‌دانند و آذربایجانی‌های ایران خود را با فرهنگ‌تر و متمدّن‌تر از آنها قلمداد می‌کنند (برندا شیفر، ۱۳۸۵: ۲۱۹).

منابع

کتابها

۱. اولسن، رابرت (۱۳۸۰)، *مسئله‌ی کرد و روابط ایران و ترکیه*، ترجمه‌ی ابراهیم یونس‌ی، تهران: نشر پانیزد.
۲. حسنی، جمیل (۱۳۸۷)، *آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد*، تهران: نشر شیرازه.
۳. کریمی پور، یدالله (۱۳۷۹)، *ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلّم.
۴. هینبوش، ریموند الویتس و انوشیروان احتشامی (۱۳۸۳)، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه‌ی علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
۵. محمد امین رسول زاده (۱۳۷۹)، «آذربایجان و ایران»، *آذربایجان در موج خیز تاریخ: نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام ازان به آذربایجان*، تهران: شیرازه، صص. ۹۲ - ۷۸.

مقالات

۱. ابازری، مرتضی و حبیب رضازاده و محمد کریم زاده (۱۳۹۱)، «قوم‌گرایی و تأثیر آن بر روابط جمهوری اسلامی ایران و آذربایجان»، فصلنامه‌ی تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، شماره‌ی سیزدهم، صص. ۲۳۹ - ۲۰۵.
۲. اتابکی، تورج (۱۳۷۲)، «ملیت، قومیت و خودمختاری در ایران معاصر»، گفتگو، شماره‌ی ۳، صص. ۸۳ - ۶۸.
۳. بیات، کاوه (۱۳۷۷)، «تحول دیدگاه تاریخی ایرانیان نسبت به مسائل قومی»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره‌ی اول، صص. ۳۹ - ۴۸.
۴. بیات، کاوه (۱۳۸۱)، «مسئله‌ی آذربایجان»، گفتگو، شماره‌ی ۳۳، صص. ۴۵ - ۲۹.
۵. حق پناه، جعفر (۱۳۸۸)، «موازنه‌ی فراگیر: چارچوبی تحلیلی برای تبیین نقش و تأثیر قومیت بر سیاست خارجی»، فصلنامه‌ی راهبرد، سال هیجدهم، شماره‌ی ۵۳، صص. ۱۹۳ - ۲۱۱.
۶. ساجدی، امیر (۱۳۹۰)، «طرح پیرامونی و همکاری آذربایجان و اسرائیل»، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی، شماره‌ی شانزدهم، صص. ۱۵۳ - ۱۳۳.
۷. شیفور، برندا (۱۳۸۵)، «مرزها و برادری: ایران و چالش هویت آذربایجانی»، ترجمه‌ی یاشار صدقیانی آذر، نشریه‌ی دانشجویی دانشگاه تهران اولوس.
۸. مجتهدزاده، پیروز، رضا حسین پور پویان و یدالله کریمی پور (۱۳۸۷)، «تحلیل و بررسی همپوشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با جمهوری آذربایجان با واقعیت‌های ژئوپلیتیک»، فصلنامه‌ی مدرس علوم انسانی، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۲، صص. ۲۵۵ - ۲۱۳.
۹. نصیب نصیب زاده (۱۳۸۱)، «مسئله‌ی آذربایجان در ایران: یک مسئله‌ی اساسی برای آینده‌ی ایران»، گفتگو، شماره‌ی ۳۳، صص. ۷۷ - ۷۱.

منابع انگلیسی و ترکی

کتابها

1. Avetikyan, Gevorg G. (2009), *Ethnicity in Contemporary Islamic Republic of Iran: The Case of South Azerbaijan*, In Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Master of Arts, Budapest: Central European University Nationalism Studies Program.
2. Bölükbaşı, Süha (2010), "Azerbaycan'da Ulusun İnşası: Sovyet Mirası ve Karabağ Sorunu'nun Etkileri", *Orta Asya ve İslam Dünyasında Kimlik Politikaları*, William van Schendel ve Erik J. Zürcher (der.), İstanbul: İletişim Yayınları, ss. 49-88.
3. Cornal, Svante (2004), "Iranian Azerbaijan: A Brewing Hotspot", *Presentation to Symposium on "Human Rights and Ethnicity in Iran"*, at Swedish Parliament.
4. Fagner, Bert G. (2010), "Sovyet Milliyetçiliği: Orta Asya'nın Bağımsız Cumhuriyetlerine Kalan İdeolojik Miras", *Orta Asya ve İslam Dünyasında Kimlik Politikaları*, II. Baskı, İstanbul: İletişim Yayınları, ss. 23-48.
5. Guliyev, Etibar (2013), *The Issue of the Azeri Minority in Relation Between the*

- Republic of Azerbaijan and the Islamic Republic of Iran*, Submitted for Master of Art in International Relations, Eastern Mediterranean University.
6. Hasanli, Cemil (2010), "Cumhuriyet Dönemi Azerbaycan Dış Plitikasi (1918-1920)", *Büyük Devletler Kıskaçında Bağımsız Azerbaycan (1918-1920)*, Qiyas Şükürov ve Vasif Qafaraov (ed.), İstanbul IQ Kültür Sanat Yayıncılık, ss. 227-256.
 7. Nissman, David (1984), "The Origin and Development of The Literature of Longing in Azerbaijan", *Journal of Turkish Studies*, VIII, PP. 199-207.
 8. Olsun, Robert (2005), *Türkiye- İnan İlişkileri 1979-2004*, Kezban Acar (Çev.), Ankara: Babil Yayınları.
 9. Salehzadeh, Alan (2013), *Iran's Domestic and Foreign Policies*, Series 4, Working Papers No. 49, Helsinki: National Defence University Department of Strategic and Defence Studies.
 10. Souleimanov, Emil and Ondrej Ditrych (2007), "Iran and Azerbaijan: A Contested Neighborhood", *Middle East Policy*, Vol. XIV. No. 2, pp. 101-116.
 11. Uslu, Ramazan and Sinan Kocaman (2013), "The Activities of The Azerbaijani Diaspora in the United States of America", *The 2013 WEI International Academic Conference Proceedings*, pp. 46- 50.
 12. *İngiliz Gizli Servisi MIS'e Göre Turanlılar ve Pan- Turanizm*, Gonca Bayraktar Durgun- Şenol Durgun, 3. Baskı, Ankara. Alter.
 13. Həsənov, Həsən (2005), Nəriman Nərimanovun Milli Dövlətçilik Baxışları və Fəaliyyətləri, Bakı: Elm.
 14. Danəşian, Gulam Yahya (2006), *Xatirələr*, Bakı: Azərbaycan Dəmoqrat Fırqəsi Yayınları.

مقالات:

1. Cafersoy, Nazim (2001), *Elçibey Dönemi Azerbaycan'ın Dış Politikası*, Ankara: Avrasya Stratejik Araştırmaları Vakfı Asam Yayınları.
2. Doğaç İpek, Cemil (2012), "Güney Azerbaycan Türklerinde Kimlik Sorunu", *Türk Dünyası İncelemeler Dergisi*, Cilt XII, Sayı I, ss. 267-283.
3. Kasztowt, Konard (2012), *Iran, Turkey and Azerbaijan: Heading Towards a Regional Crisis?*, Policy Paper, No. 35, The Polish Institute of International Affairs (PISM).
4. Nihat Özcan, Ali (2006), *İnan Sorununun Geleceği: Senaryolar, Bölgesel Etkiler ve Türkiye'ye Öneriler*, Ankara: Türkiye Ekonomik Politikaları Araştırma Vakfı TEPAV.
5. Sarıkaya, Yalçın (2012), *Geçmişten Günümüze İnan: Tarih, Siyaset, Toplum ve Kültür*, Türkiye Akademik Siyasi Sosyal Stratejik Araştırmalar Vakfı (TASAV).
6. Souleimanov, Emil, Kamil Pikal and Josef Kraus (2013), "The Rise of Nationalism Among Iranian Azerbaijanis: A Step Toward Iran's Disintegration?", *Middle East Review of International Affairs (MERIA)*, Vol. 17, No. 1, pp. 71- 91.
7. Tokluoğlu, Ceylan (2002), "Azerbaycan'da Milliyetçilik ve Milli Kimlik

Tanımlamaları”, *Billig*, No: 23, ss. 39- 66.

8. Vladimir Rouvinski and Masatsugu Matsuo (2003), “The Clash of Myths, A Review of The Value of The Past: Myths, Identity and Politics in Transcausasia by Victor A. Shnirelman”, *Journal of International Development and Cooperaion*, Vol. 9, No. 2, pp. 101-107.
9. Hadji-Zadeh, Hikmet (?), *Azerbaijan: In Search of A National Idea*, FAR Centre.